



یار من یار نمشد

سید علی اکبر قافله‌باشی

www.ketab.ir



سرشناسه : قافله‌باشی، علی‌اکبر، ۱۳۲۹
عنوان و نام پدیدآور : یار من یار نمشد / علی‌اکبر قافله‌باشی.
مشخصات نشر : قزوین: سایه‌گستر، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری : ۲۸۰ ص.
شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۵۰۲-۴۹۹-۲
وضعیت فهرست‌نویسی : فیبا
موضوع : شعر فارسی — قرن ۱۴
موضوع : شعر طنزآمیز — قرن ۱۴
رده بندی کنگره : ۱۳۸۹ الف ۷۹۶ ی ۲ / ۲ PIR X1V1
رده بندی دیویی : ۸۰۸ قا ۱/۶۲
شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۲۲۴۰۲



نشر سایه‌گستر: قزوین، چهارراه نادری تلفن: ۲۲۳۸۰۳۲ - ۲۲۳۵۳۰۵ - ۲۸۱۰۲۸۱

- نام کتاب: یار من یار نمشد
- شاعر: سید علی اکبر قافله‌باشی
- صفحه‌آرایی: لیلا نظری
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۹
- تیراژ: ۱۵۰۰ نسخه
- قیمت: ۴۲۰۰ تومان
- لیتوگرافی، چاپ و صحافی: الهادی
- شابک: ۲ - ۴۹۹ - ۵۰۲ - ۹۶۴ - ۹۷۸

بنام خدا

اینجانب سالهاست که با آقای سید علی اکبر قافله‌باشی (رسوای قزوینی) آشنایی و دوستی دارم. ایشان علاوه بر اینکه از حسن اخلاق و ادب معاشرت بسیار پسندیده برخوردار هستند فردی باذوق و شعر دوست می‌باشند و مدتهای درازی از عمر خویش صرف مطالعه و ممارست در دواوین شعرای فارسی نموده‌اند. همچنین از مطالعات انواع علوم ادبی همچون: علوم بلاغت، عروض، قافیه، بدیع و نقد ادبی بهره‌مند هستند و از ابتدای طفولیت و نوجوانی به شعر گوئی و قریحه آزمایی مشغول بوده‌اند. اشعار ایشان اغلب در مقوله‌ی طنز و فکاهه سروده شده است هرچند در سرودن اشعار جدی نیز دستی توانا دارد. تاکنون یک مجموعه از شعرهای شیرین و جذاب ایشان تحت عنوان «شیره‌ی چفته» به چاپ رسیده است که مورد استقبال شعر دوستان و ادب پژوهان قرار گرفته است. بالاخص اشعاری را که ایشان در لهجه شیرین و اصیل قزوینی سروده‌اند در نوع خود کم‌نظیر و بلکه بی‌نظیر است. سرودن اینگونه اشعار گویشی و لهجه‌ای بی‌تردید بر غنای ادبیات و فرهنگ فولکریک و عامیانه می‌افزاید.

اینک مجموعه‌ای دیگر از این شاعر و ادیب فرزانه قزوینی به زیور طبع آراسته شده است که موجب مسرت خاطر و امان نظر است اینجانب توفیق آن را داشته‌ام که این مجموعه را به دقت و از سر ذوق و شغف در مطالعه بگیرم. هر کس قطعات و اشعاری از قبیل: بی‌عشق هرگز، قصیده‌ی عشقیه، قرآن بخوان، در هر کجا گدا، غزل التهاب و... را مطالعه کند و از ذوق و ادب و هنر بهره داشته باشد بی‌اختیار زبان به تحسین و آفرین می‌گشاید و برای سراینده‌ی آن دعای خیر می‌کند. امیدوارم همچنان شاهد آثار بیشتر این شاعر گرانمایه باشیم.

دکتر سید اسماعیل قافله‌باشی

زمستان سال ۱۳۸۸ قزوین

به نام آنکه جانها زنده از اوست

سخن از شاعر زنده دل و بذله گویی است که اشعارش چون از دل سوخته اش بیرون آمده بدون شک بدل می‌نشینند و وقتی کتابش را بدست می‌گیری غم از دلت بیرون می‌رود. اشعار قزوینی ایشان که محشر است و من بجرات می‌گویم که کسی در حال حاضر نداریم که به این زیبایی شعر قزوینی بسراید همین طور هم هست اشعار جد و فکاهه ایشان باید گفت که آقای سید علی اکبر قافله‌باشی (رسوای قزوینی) در شاعری طبع روانی دارد. اگرچه اشعار جدی در قالب‌های مختلف از او کم نشنیده‌ام، اما هنر اصلی وی در طنزپردازی خاصه به لهجه‌ی شیرین قزوینی است که در هر انجمن و هر جایی که شنیده شود، گل خنده را بر لبان شنوندگان می‌شکوفد و شادابی را به مردم هدیه می‌دهد.

از اختصاصات شعر رسوا، سادگی بیش از حد و روانیست که گاه به نظر می‌آید که بکام آدم یک لیوان شربت می‌ریزد سبک رسوا خراسانی را به یاد می‌آورد البته در اینجا از الفاظ فاخر آن خبری نیست.

بجز این مورد تازه و بکر بودن مطالب طنزآمیز اوست که از تکرار و یکنواختی بدور است (البته تکرار بعضی از مطالب خودش چندان کم نیست)

دلبری دارم که بگرفته است از من خورد و خواب

بسکه دائم می‌دهد این عاشق خود را عذاب

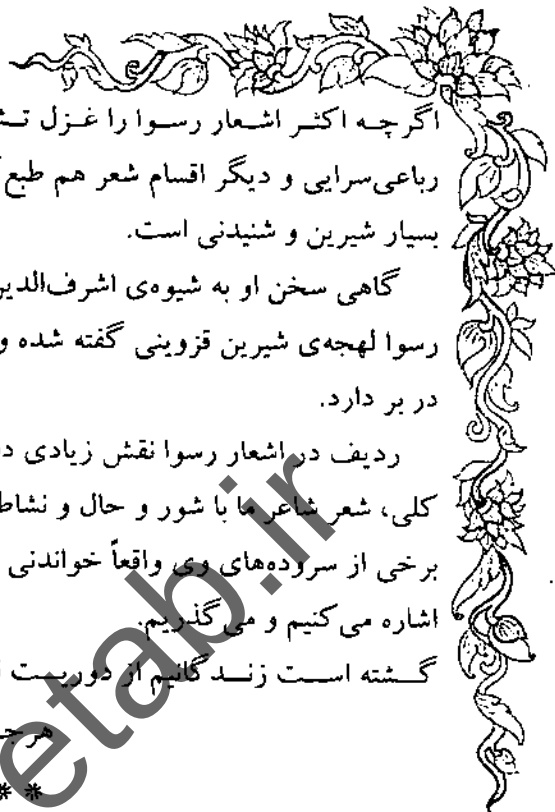
تشبیهات تازه هم خصوصاً در ادبیات عاشقانه‌ی طنزگونه‌اش مثل ادبیات زیر فراوان به چشم می‌خورد.

تو چو خورشیدی که بر من تابی و نورم دهی

من چنان ماهم که رفتم از غمت پشت سحاب

من مثل هیزم ممانم کوت شده کنج حیاط

اون مثل آتیش مماند روم و گرگر مکنند



اگرچه اکثر اشعار رسوا را غزل تشکیل می‌دهد، اما او در مسقط‌گوی، و رباعی‌سرایی و دیگر اقسام شعر هم طبع آزمایی کرده است. بعضی از مسقط‌های او بسیار شیرین و شنیدنی است.

گاهی سخن او به شیوه‌ی اشرف‌الدین قزوینی نزدیک می‌شود، لیکن اغلب اشعار رسوا لهجه‌ی شیرین قزوینی گفته شده و لغات و اصطلاحات و ترکیبات این لهجه را در بر دارد.

ردیف در اشعار رسوا نقش زیادی دارد و اکثر اشعار او مردف است. به طور کلی، شعر شاعر ما با شور و حال و نشاط آور است و شیرین و پُر از موسیقی است برخی از سروده‌های وی واقعاً خواندنی و زیباست برای نمونه به مطلع چند شعر از او اشاره می‌کنیم و می‌گذریم.

گشته است زندگانیم از دوریمت قارامیش

هر جا مرم کنندم مانند گربه پیش پیش

غم ندارد غمای ما دوا مشد یواش یواش

حاجت مام ز لطف حق روا مشد یواش یواش

افسرده چنانیم که گفتن نتوانیم

چون فصل خزانیم که گفتن نتوانیم

کردی از دوری خود ای جگرم دریدرم

شدس از دوری تو لخته خون این جیگرم

سخن را با تمام می‌رسانم جان شما و جان رسوا

دکتر سید کاظم موسوی روشندل

بهمن ماه ۱۳۸۸

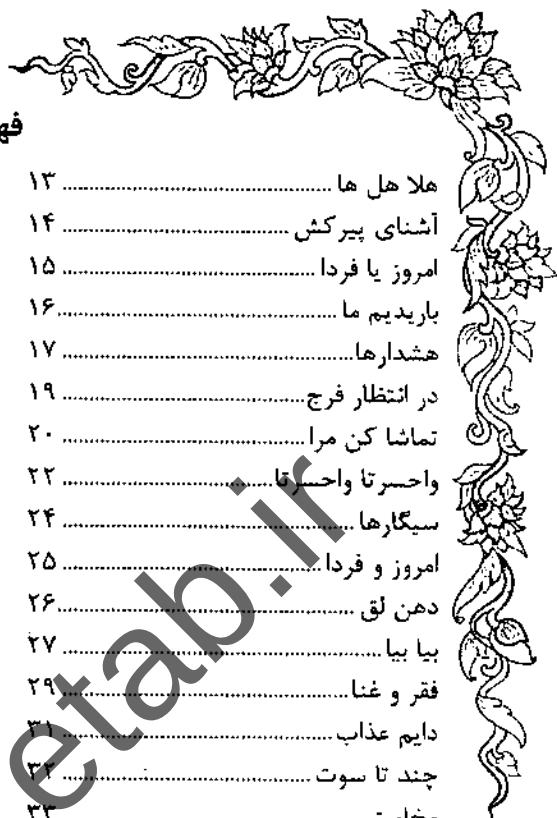
شرح حال رسوا

این بنده‌ی خدا سید علی اکبر قافله‌باشی متخلص به (رسوای قزوینی) می‌باشم تاکنون با سختی فراوان توانستم ۱ جلد کتاب شیرهی چفته که به لهجهی قزوینی به چاپ برسانم اما دریغاً که این مردم قزوین جز عده کمی که روشنفکر هستند بقیه قدر کتاب مرا ندانستند نمی‌دانند چه زحمتی بنده روی آن کتاب کشیدم همه‌ی لهجه‌ها به لهجهی خود افتخار می‌کنند - اعم از کرد، ترک، شمالی، اصفهانی جز قزوینی که خجالت می‌کشند با این لهجه که نزدیک‌ترین لهجه به زبان فارسی است حرف بزنند و الاسفا من سعی کرده و می‌کنم با گفتن این لهجه آنهم به طنز اولاً به لبهای همه خنده بیاورم و به دلهاشان شادی و ثانیاً با آوردن الفاظ دلنشین این لهجه در مورد شناسائی آن به همه‌ی مردم الخصوص قزوین از خویش یادگاری - بگذارم. این دومین کتابی است که هم در آن لهجهی قزوینی دارد و هم فکاهه فارسی بدین روی اینکار را کردم که حسودان و باوه‌گویان بفهمند که لهجهی قزوینی با لهجه‌های دیگر از زمین تا آسمان فرق دارد و ببینند که چقدر بفارسی نزدیک است.

تحصیلات اینجانب دیلم قدیم آنهم در رشته‌ی کانیک هنرستان بود من خیلی دلم می‌خواست به رشته ادبی وارد شوم ولی تقدیر نگذاشت و با پارتی بازی به بانک تهران آنوقت که اکنون به ملت تغییر نام داده است مشغول به کار شدم و اینجانب باید عرض کنم که علاقه‌ی فراوانی بگفتن شعر از وقتی در شکم مادرم بودم داشتم تا اینکه بیرون آمدم و ادامه دادم تا حالا که ۶۲ سال از عمر من می‌گذرد و اما چرا **رسوا** در عنوان جوانی عاشق مهرونی گردیدم و چون او مرا نخواست و با کسی دیگر ازدواج کرد و کار من مدام گریه بود و زاری که در این موقع دوستانم جمع شده و گفتند خود را رسوا کردی دیگر بس است و این بود که تخلص من رسوا شد و هنوز هم برای او بیاد او شعر می‌گویم و اشکم جاریست.

امید است که تمام قزوینی‌ها یک جلد از کتاب شیرهی چفته و کتاب جدید که به نام هر کاری من مکتم یارم با من یار نمشد را بخرند و فکر کنند که دوتا پفک یا سه تا بیسکویت خریده‌اند.

مخلص هر کی قزوینی است
(رسوای قزوینی)



فهرست

۵۷.....	بشکن بشکن.....	۱۳.....	هلا هل ها.....
۵۹.....	شورش و شر.....	۱۴.....	آشنای پیرکش.....
۶۰.....	تا قمر آید پدید.....	۱۵.....	امروز یا فردا.....
۶۳.....	یارم نشد.....	۱۶.....	باریدیم ما.....
۶۴.....	دیده‌هایت تر شود.....	۱۷.....	هشدارها.....
۶۵.....	یار هار.....	۱۹.....	در انتظار فرج.....
۶۶.....	غزل جور شد.....	۲۰.....	تماشا کن مرا.....
۶۷.....	غزل تغیر.....	۲۲.....	واحسرتا واحسرتا.....
۶۸.....	بیمهری یار.....	۲۴.....	سیگارها.....
۶۹.....	بی رنگ و بو.....	۲۵.....	امروز و فردا.....
۷۱.....	بهار میشد.....	۲۶.....	دمن لق.....
۷۲.....	پیدا شود.....	۲۷.....	بیا بیا.....
۷۴.....	نیامد.....	۲۹.....	فقر و غنا.....
۷۵.....	یار بیخبر.....	۳۱.....	دایم عذاب.....
۷۶.....	با من یارم یار نمشد.....	۳۲.....	چند تا سوت.....
۷۷.....	فغان باشد.....	۳۳.....	مخامت.....
۷۹.....	چوا مرد.....	۳۵.....	خنده‌ها.....
۸۰.....	فقط عشق.....	۳۶.....	فقر و غنا.....
۸۴.....	بهر سو.....	۳۸.....	کافی نیست.....
۸۵.....	مخاد چیکار.....	۳۹.....	پرتیده است.....
۸۶.....	مخاد چکار.....	۴۰.....	افتاده است.....
۸۷.....	تاریخ مصرف.....	۴۲.....	تغیر میکند.....
۸۸.....	همسر بگیر.....	۴۴.....	ریش مکنند.....
۹۰.....	طاسه کردم من تو اه.....	۴۶.....	بختد.....
۹۱.....	کاسب ناقلا.....	۴۸.....	خوردنی.....
۹۳.....	بگرفت گاز.....	۴۹.....	سوسو.....
۹۴.....	هنوز.....	۵۰.....	نمشد.....
۹۵.....	استرس.....	۵۱.....	غزل.....
۹۶.....	خجالت‌م خوب چیزیس.....	۵۲.....	غزل افتاده‌ام.....
۹۷.....	قاراشمیش.....	۵۴.....	آشنای ناشناس.....
۹۸.....	بی‌عشق هرگز.....	۵۵.....	شاعر کیه.....
۱۰۱.....	دارم همش.....	۵۶.....	پریشان.....

فهرست

۱۴۲..... فشار قبر	۱۰۲..... ساک ساک خرنندش
۱۴۳..... آس و پاس من	۱۰۳..... یواش یواش
۱۴۵..... امثال من	۱۰۵..... همش
۱۴۶..... تضمین غزل اوحدی مراغه‌ای	۱۰۶..... وزیر صلب آسایش
۱۴۸..... قرآن بخوان	۱۰۸..... دروغ
۱۴۹..... بی‌صفائی	۱۰۹..... غزل اردکی
۱۵۰..... خنده بن	۱۱۰..... زن ذلیل
۱۵۱..... منه مخان چکار کنن	۱۱۱..... همه دم
۱۵۲..... قربان تو	۱۱۲..... چشمان پر شراب
۱۵۳..... توان نتوان	۱۱۳..... شیرینم
۱۵۴..... عزیز من	۱۱۵..... دندم
۱۵۶..... ای وای من	۱۱۸..... باشم
۱۵۷..... خوش بگذرانیمان	۱۲۰..... نتوانیم
۱۵۸..... عذابستان	۱۲۱..... چشم یار
۱۵۹..... خوشگل من	۱۲۲..... دماریدم
۱۶۱..... بیگانه‌ی من	۱۲۳..... نمخام
۱۶۳..... جان تو	۱۲۴..... افکارتم
۱۶۴..... زیبارو	۱۲۵..... در زیر و بیم
۱۶۵..... رسوای تو	۱۲۶..... بیم
۱۶۷..... غزل فدای تو	۱۲۷..... بهاری کنیم
۱۶۹..... در هر جا گدا	۱۲۸..... گریزانم
۱۷۱..... غزل التهاب	۱۲۹..... راضی نیستم
۱۷۳..... غزل قزوینی	۱۳۰..... پرپر مزنم
۱۷۴..... غزل حامله	۱۳۱..... گرفتارم بیم
۱۷۵..... خار و خسه	۱۳۲..... آدم و حوا
۱۷۷..... بد بده	۱۳۳..... مادرم
۱۷۸..... سر به سر منه	۱۳۴..... دریدرم
۱۸۰..... کردی منه	۱۳۵..... عید قربان
۱۸۲..... این زشته	۱۳۶..... انجیریم
۱۸۳..... لا اله الا الله	۱۳۷..... افتاده‌ام
۱۸۴..... باشتابه	۱۳۹..... دلفکارم
۱۸۵..... دس بسر کردی منه	۱۴۱..... جانم صبر کن

فهرست

۲۲۸..... اینجوری.....	۱۸۶..... بارانیه.....
۲۲۹..... پر نرنی.....	۱۸۷..... مسئله اینه.....
۲۳۰..... فنجانی.....	۱۸۸..... بخندان تو منه.....
۲۳۱..... چه میدانی.....	۱۸۹..... خاک مالی.....
۲۳۳..... پرونی.....	۱۹۰..... درهم و برهم.....
۲۳۴..... به تهران رفته من.....	۱۹۲..... غزل خواه و نخواه.....
۲۳۶..... مرنجانی.....	۱۹۴..... بازنشسته.....
۲۳۸..... حاج عمو.....	۱۹۶..... غزل جان باخته.....
۲۴۰..... با من قر مکنی.....	۱۹۷..... یار ویشگیں گیر.....
۲۴۲..... رمضان.....	۱۹۸..... نور دیده.....
۲۴۴..... تو خماری.....	۱۹۹..... رامت منه.....
۲۴۵..... تغیر مکنی.....	۲۰۰..... تکان لخشه.....
۲۴۶..... همسر منه اینه.....	۲۰۱..... شکستی که.....
۲۴۸..... عاشقی.....	۲۰۲..... مصنوعیه.....
۲۵۰..... نادشاد کردی.....	۲۰۳..... دو لمبه.....
۲۵۱..... گفتگو با گرانی.....	۲۰۴..... آب از سرم گذشته.....
۲۵۳..... مثنوی عشقیه.....	۲۰۵..... اینجور مکنی.....
۲۵۴..... وای از سه رای خیام.....	۲۰۷..... لک لک مزنی.....
۲۵۷..... خر چه دانه قیمت نقل و نبات.....	۲۰۸..... درمیاری.....
۲۵۹..... از بام و از درآید.....	۲۱۰..... بازنشستم.....
۲۶۰..... دلبر من کجایه.....	۲۱۱..... لی مکنی.....
۲۶۲..... شب یلدا.....	۲۱۲..... ممانی.....
۲۶۴..... تضمینی از غزل آقای حسین مدنی.....	۲۱۴..... بلی.....
۲۶۷..... زن نفهم.....	۲۱۶..... از زن بد وای وای.....
۲۷۰..... مسدس.....	۲۱۸..... دلبری.....
۲۷۲..... مخمس (جفا پشت جفا).....	۲۲۰..... نان خالی.....
۲۷۴..... کوسه بفکر ریشه.....	۲۲۲..... امروز و فردا.....
۲۷۶..... بی پول و با پول.....	۲۲۳..... انداختی.....
۲۷۹..... رباعیات.....	۲۲۵..... فشاریدی.....
	۲۲۶..... گرفتار مکنی.....